

کارگر و طبقه کارگر

در دیدگاه‌های طبقاتی متفاوت

ناصر پایدار

چپ دموکراسی طلب، سوسیال بورژوائی و غیرکارگری ایران در کار زار بقای محفلی خود بر پایداری سنت آویزش به لگاریتم "انقلاب و ضد انقلاب" یا طول و عرض عمق اعتقاد به ارتجاعی خواندن و نخواندن این و آن گرایش اجتماعی اصرار دارد. دنیای گفتگوی اصول، ملاکها و مبانی کار کمونیستی برای فعالین آگاه جنبش لغو کار مزدی اما دنیائی دیگر است. در اینجا روایت طبقاتی کمونیسم بعنوان یک جنبش و بعنوان یک بدیل حی و حاضر و زنده اجتماعی برای جنبش کارگری در مقابل نظام بردگی مزدی، درک کمونیستی و طبقاتی از سازمانیابی جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر، درک شفاف از سازمان شورائی کار و تولید کمونیستی و فراوان مسائل دیگر از این قبیل جایگاه اساسی و ویژه پیدا می کنند. روایت درست مارکسی از کارگر و طبقه کارگر و وحدت سراسری توده های کارگر نیز در عداد همین مسائل تعیین کننده و اساسی است. مقاله حاضر کوشش بسیار ساده ای در توضیح این مسأله است. بحث را با نگاهی به خطوط کلی برخی آموزشهای مارکس در این قلمرو معین آغاز می کنیم.

سؤال این است که کارگر کیست؟ آیا فقط کارگر مولد کارگر است! و هر کسی که کار مولد انجام نمی دهد کارگر نیست؟! آیا هر حقوق بگیری کارگر است! و در این صورت تکلیف بخشی از خدم و حشم سرمایه، از وزیر و وکیل گرفته تا زندانبان و جلاد چه میشود؟ آیا تولید مستقیم اضافه ارزش شرط ضروری کارگر بودن است و هر که اضافه ارزش تولید نمیکند کارگر محسوب نمیشود؟! طبقه کارگر را چگونه تعریف می کنیم و پایه های مادی و اجتماعی وحدت سراسری اش را چگونه توضیح می دهیم؟ به این سؤالات می توان پرسشهای انبوه دیگری نیز افزود. پرسشهایی که از سوی محافل گوناگون طرح میشود و هر گرایش اجتماعی منوط به محتوای آناتومی خود از جامعه معاصر و موکول به نحوه تبیین خویش از طبقات و مناسبات اساسی طبقات در این جامعه، بدان پاسخ می دهد. نخستین طلایه های پاسخ مارکس به پاره ای از این پرسشها را میتوان در لابلای عبارت زیر رؤیت کرد.

« ... کارگر کارش را بعنوان یک ارزش مبادله ای ساده که قیمت آن از پیش تعیین شده است میفروشد. او کار خود را در برابر مقداری کار عینیت یافته یعنی در برابر مقداری از ارزشهایی که با کار قبلی خود او عینیت یافته اند و در واقع معادل سنجیده و تعیین شده آند، مبادله می کند - سرمایه در عوض به کار زنده دست می یابد که نیروی مولد عام ثروت و فعالیت ثروت زا است. روشن است که کارگر نمی تواند در این مبادله غنی شود، زیرا او فقط همانند "عیسو" که حق ارشذیت خویش در فرزندی را در برابر یک کاسه عدس واگذار کرد نیروی خلاقه اش را در ازای بدست آوردن مقدار ثابتی از ارزشهای موجود که برای «تجدید» ظرفیت کاری اش ضرورت دارند مبادله می کند. کارگر چنانکه بعداً خواهیم دید در این مبادله حتی فقیرتر می شود، زیرا نیروی خلاقه کار خود را در خدمت سرمایه که قدرت بیگانه ای در برابر اوست میگذارد. همه وجود او تبدیل به کاری میشود که بتدریج در اختیار سرمایه قرار میگیرد. امر مبادله بدینسان مستلزم جدائی کار و مالکیت

عبارت بالا تقریباً به مهمترین مؤلفه های تعریف مارکسی کارگر و موقعیت وی در نظام سرمایه داری یا در سازمان اجتماعی کار مبتنی بر کار مزدوری اشاره می نماید. کارگر نیروی کار خویش را بصورت یک ارزش مبادله ای که بهای آن از پیش تعیین گردیده است بفروش میرساند. چگونگی مصرف این نیروی کار، مسأله ای است که بعداً توسط سرمایه دار و فقط توسط سرمایه دار تعیین میگردد. به بیان دیگر پروسه کار در شیوه تولید سرمایه داری پروسه تولید اضافه ارزش است. مصرف نیروی کار با هدف تولید ارزش اضافی و خودگستری سرمایه درونمایه این شیوه تولید است اما اولاً: کل نیروی کاری که با سرمایه مبادله میشود، لزوماً بطور مستقیم در تولید اضافه ارزش بکار گرفته نمیشود. ثانیاً: کل نیروی کاری که خرید و فروش می گردد لزوماً با سرمایه مبادله نمی شود. مارکس در تبیین روند مبادله میان کار و سرمایه، دو فاز متمایز و دارای ارتباط متقابل را از هم تفکیک میکند. (۲)

فاز نخست متضمن وقوع مبادله میان سرمایه به مثابه کار عینیت یافته در یکسو و نیروی کار زنده بصورت کالا در سوی دیگر است. در این چرخه از روند کار، نیروی کار تنها بصورت صوری و غیرارگانیک زیر تسلط سرمایه قرار میگردد. نیروی کار در اینجا به مثابه کالا فروخته میشود، کالائی که هنوز عینیت نیافته و شکل مادی و مجسم احراز نکرده است. یک ویژگی اساسی این حلقه از فرایند کار این است که سرمایه دار به دنبال وقوع آن، کلیه حق و حقوق مربوط به چگونگی کاربرد و مصرف نیروی کار خرید شده را یکجا به خود اختصاص میدهد و حق انحصاری خاص خویش میگردداند. ویژگی دوم این فاز آنست که مبادله انجام شده اساساً و ماهیتاً به این دلیل انجام می گیرد که نیروی کار مورد بیع و شری نیاز پروسه تولید اضافه ارزش و خودگستری سرمایه است. شفاف تر بگوئیم نیروی کار مبادله شده خواه بطور مستقیم برای تولید اضافه ارزش مصرف شود و خواه مستقیماً وارد این پروسه مصرف نشود، در هر دو حال احتیاج محتوم و مبرم پروسه ارزش افزائی سرمایه است. ویژگی سومی را نیز باید برای این فاز مورد تأکید قرار دهیم و آن اینکه اگر چه در اینجا نیروی کار با پول مبادله می شود اما نفس وقوع همین مبادله پول را به سرمایه تبدیل می کند. مارکس این پروسه را تا همین جا، تا حد وقوع همین چرخه، پروسه شخصیت یافتن شیئی و مادیت یافتن شخص میخواند. در این رابطه بعداً بیشتر صحبت می کنیم.

فاز دوم مرحله ای است که سرمایه دار نیروی کاری را که قبلاً خریده است بطور مستقیم در پروسه تولید مصرف میکند. در اینجاست که نیروی کار مادیت می یابد، و به کالائی مادی و مجسم تبدیل میشود. کالائی که بهای آن به مراتب بیش از بهای خرید آن است. در درون این فاز است که تولید اضافه ارزش محقق می گردد.

پروسه تولید ارزش اضافی مسلماً در بر گیرنده هر دو فاز بالاست، اما کل نیروی کاری که با سرمایه مبادله میشود لزوماً این هر دو فاز را پشت سر نمیگذارد. مارکس با تفکیک این دو فاز پروسه تولید سرمایه داری، از یکسو شالوده تمایز کار مولد و کار غیر مولد از هم را با شفافیت هر چه تمامتر تدقیق میکند و از سوی دیگر پایه مادی و اجتماعی وحدت بخشهای مختلف طبقه کارگر را هر چه دقیق تر عریان میسازد. ماحصل آموزشهای مارکس در این قلمرو خاص و در رابطه با موضوع ویژه کندوکاو این مقاله مشتمل بر نکات اساسی زیر است.

۱. عدم مصرف نیروی کار در پروسه مستقیم تولید اضافه ارزش هیچ تغییری در اساس هستی طبقاتی و اجتماعی دارنده این نیرو، یا به بیان دیگر هیچ تغییری در واقعیت کارگر بودن صاحب آن پدید نمیآورد. انسانی

که نیروی کارش کالا است مستقل از اینکه کارش مولد باشد یا نباشد و فاز دوم را طی کند یا نکند، مستقل از اینکه نیروی کار مذکور در پروسه تولید چگونه مصرف گردد و نوع ارزش مصرفی ناشی از کاربرد آن چه باشد، آری مستقل از همه اینها او انسانی است که: نیروی کارش نیاز فرایند بازتولید سرمایه یا پروسه عمومی تولید اضافه ارزش است. حق هر نوع دخالتی در چگونگی مصرف این نیرو یا قلمرو کاربرد آن بطور کامل از وی سلب شده است. به جزء پیوسته ای از شکل‌بندی اجتماعی سرمایه تبدیل گردیده است. ساقط شدن وی از دخالت در نوع مصرف کارش اساس ساقط شدن او از هر گونه دخالت در سرنوشت کار و زندگی اجتماعی اوست. حاصل کار یا تولیدش هر چه باشد بطور مطلق متعلق به سرمایه است و او قادر به هیچ نوع دخل و تصرفی در آن نمی باشد. کارگر انسانی با این ویژگیهاست. ویژگیهایی که در سیطره مبادله کار و سرمایه در هستی اجتماعی وی تقریر و تثبیت میگردد. انسانی که نیروی کار او کالا است، انسانی که بهای فروش نیروی کارش تنها وثیقه بازتولید معیشت اوست در هر حال انسانی کارگر و فردی از طبقه کارگر است.

۲. هنگامی که از مبادله کار عینیت یافته و نیروی کار زنده صحبت می کنیم، باید این کار عینیت یافته یا سرمایه را در تمامی وجوه گردش و سامان پذیری آن مورد توجه قرار دهیم. سرمایه صنعتی تعیین کننده خلقت تولید سرمایه داری است اما سرمایه صنعتی در محیط دوران بطور متناوب اشکال متفاوتی نیز احراز میکند. (۳) بخشی از سرمایه هر جامعه مجزا و در همین گذر بخش قابل توجهی از کل سرمایه جهانی در چهارچوب تقسیم کار مبتنی بر شیوه تولید سرمایه داری نقش سرمایه تجاری را به خود می گیرد. این بخش از سرمایه اجتماعی در عین حال که وجودی متمایز از سرمایه صنعتی دارد اما اساساً به این دلیل پدیدار می شود یا موجودیت می یابد که پروسه سامان پذیری سرمایه صنعتی را تسهیل نماید. سرمایه تجاری اساساً سرمایه مولد نیست و در قلمرو گردش ویژه آن هیچ ارزش یا اضافه ارزشی تولید نمیگردد.

"سرمایه تجاری چیزی نیست بجز سرمایه ای که در محدوده قلمرو گردش فعالیت میکند. پروسه گردش دوره ای از کل پروسه بازتولید است ولی در پروسه گردش هیچ ارزشی و بنا بر این هیچ اضافه ارزشی تولید نمی شود، فقط تغییرات صوری همان حجم گردش صورت می گیرد." (۴)

بخش نسبتاً وسیعی از نیروی کار هر جامعه فقط با سرمایه تجاری مبادله میگردد. کار این جمعیت وسیع طبقه کارگر، کار مولد نیست اما اولاً. وجود آن نیاز جبری پروسه بازتولید سرمایه است. ثانیاً در چهارچوب تأثیراتی که سرمایه تجاری بر سرعت واگرد یا کاهش بهای تشکیل بخش ثابت کل سرمایه بر جای میگذارد، نرخ سود سرمایه را متأثر میسازد. جمعیت کثیر کارگران حوزه تجارت در فروشگاههای کوچک و بزرگ، بانکها، بنگاههای خرید و فروش مسکن، یا سایر مراکز کار مربوط به قلمرو پیش ریز سرمایه تجاری، در همان حال که همسان کارگران حوزه های صنعت و انباشت سرمایه مولد نیروی کار خود را می فروشند اما اضافه ارزشی تولید نمی کنند. نیروی کار آنان فاز نخست مبادله را پشت سر میگذارد اما در پروسه تولید اضافه ارزش مصرف نمی شود. این امر بطور قطع هیچ تغییری در هستی معیشتی و واقعیت اجتماعی آنها بعنوان کارگر و فروشنده نیروی کار پدید نمیآورد.

۳. بخش عظیمی از طبقه کارگر هر جامعه یا کل جهان سرمایه داری را شاغلین حوزه ها و شاخه های اقتصادی معینی تشکیل می دهند که در تقسیم کار کاپیتالیستی رایج به غلط و بگونه ای عمیقاً عوامفریبانه به بخش "خدمات" شهرت دارند!!!! کارگران غالب این عرصه های اقتصادی نه فقط فروشنده نیروی کار خود می باشند که تولید کنندگان مستقیم اضافه ارزش نیز هستند. جمعیت عظیم معلمانی که نیروی کار خویش را به مالکان دبستانها، دبیرستانها و دانشگاههای خصوصی دنیا میفروشند، توده کثیر پرستاران، بهیاران و سایر کارگران شبکه

های گسترده بهداشت و درمان که برای بیمارستانها و مراکز خصوصی دارو و درمان کار می کنند، کارگران داروخانه ها، شهرداریها و در یک کلام شاغلان کلیه عرصه های اقتصادی خصوصی یا دولتی که خرید و مصرف نیروی کار آنها منشأ تولید سود برای صاحبان این مؤسسات است همگی کارگر مولد محسوب میشوند. نیروی کار این بخش از طبقه کارگر دنیا نه فقط کلاً با سرمایه که حتی با سرمایه مولد مبادله میشود، نه فقط بهای فروش خود را بازتولید میکند که علاوه بر آن اضافه ارزش تولید مینماید. در شرایط موجود دنیای سرمایه داری آنچه که زیر عنوان "خدمات" نامگذاری شده است بطور غالب حوزه انباشت سرمایه با هدف مصرف مستقیم نیروی کار و تولید اضافه ارزش می باشد.

"مثلاً معلمان در مراکز آموزشی ممکن است صرفاً کارگرانی مزدبگیر در خدمت صاحب سرمایه باشند. نوع این مؤسسات تعلیم و تربیت در انگلیس بسیار زیاد است. این معلمان در رابطه با شاگردانشان کارگر مولد نیستند اما در رابطه با کارفرمای خویش مسلماً کارگر مولدند. سرمایه دار سرمایه خود را با نیروی کار اینان مبادله می نماید و در پروسه مصرف این نیروی کار سرمایه اندوزی می کند. نظیر همین وضعیت در مراکزی مانند تئاترها، نمایشخانه ها و غیره نیز وجود دارد" (۵)

۴. نیروی کار شمار کثیری از طبقه کارگر بین المللی اساساً با سرمایه مبادله نمی شود. این کارگران نیروی کار خویش را می فروشند، در تعیین نوع مصرف نیروی کار یا سرنوشت حاصل کار خود از هر گونه دخالت و حق و حقوقی ساقط هستند. تفاوت آنها با سایر بخشهای طبقه کارگر در این است که پروسه مبادله نیروی کارشان پول را به سرمایه تبدیل نمیکند. نیروی کار این کارگران نه با سرمایه که با درآمد سرمایه دار و دولت سرمایه داری یا بالعکس با کار پرداخت شده کارگران مزدی مبادله می شود و بر همین اساس اضافه ارزشی تولید نمی کند. در یک دسته بندی کلی می توان حوزه ها و شاخه های اشتغال این جمعیت کثیر کارگری را با توجه به موقعیت و مکان آنها در تقسیم کار اجتماعی سرمایه داری به دو بخش متفاوت تقسیم نمود. اول بخشهایی که در درون آنها نیروی کار کارگر با درآمد سرمایه دار و به زبان دقیق تر با قسمتی از اضافه ارزش ناشی از کار کارگران که به درآمد صاحبان سرمایه تبدیل شده است مبادله می گردد، نمونه این مراکز را می توان پاره ای، و تأکید میکنیم فقط پاره ای، از مؤسسات آموزشی، بهداشتی، درمانی، شهرداریها، کودکانها، خانه های سالمندان و ... دولتی نام برد. کار کارگران این بخش نیز مانند کارگران قلمرو پیش ریز سرمایه تجاری در همان حال که اضافه ارزش تولید نمیکند اما نیاز مبرم بازتولید فرایند انباشت و ارزش افزائی سرمایه است. دوم بخشهایی که پروسه کار در درون آنها متناظر با مبادله میان نیروی کار و کارپرداخت شده کارگر است. شماری از توده های کارگر و در پاره ای ممالک سرمایه داری حتی جمعیت قابل توجهی از طبقه کارگر برای تأمین معاش روزانه خویش بطور مستمر در قبال مزد به انجام کارهای مختلفی مانند ساختمان، تعمیرات، برقکاری، نجاری، آشپزی و... برای کارگران و توده های عادی دیگر روی می آورند. کار این جمعیت حتی اگر کار تولیدی باشد باز هم خریدار نیروی کارشان را به سرمایه دار مبدل نمیسازد، با همه اینها آنان کارگرند، به این دلیل که نیروی کارشان کالا است.

نکات بالا فشرده ای گذرا و پاره وار از روایت مارکسی مفهوم کارگر در سیطره مناسبات سرمایه داری است. بر اساس این آموزشها طبقه کارگر متشکل از همه این بخشها و لایه ها، متشکل از کل توده فروشنده نیروی کار در جامعه کاپیتالیستی است. مفهوم عینی و واقعیت اجتماعی طبقه کارگر در روایت مارکس از این نیز جامع تر، صریح تر، دقیق تر و فراگیرتر است. نه فقط مجرد فروشندگان حی و حاضر نیروی کار، بلکه کل ارتش ذخیره کار، کل ارتش بیکاران، کل افراد خانواده و ابوابجمعی فروشندگان نیروی کار که شرایط زندگی و هست و نیست

معیشتی شان از طریق فروش نیروی کار تأمین و تضمین میشود، همه و همه عناصر طبقه کارگر را تشکیل میدهند. نفس تشبیت موقعیت آدمها بعنوان افرادی که نیروی کارشان کالا است و بعنوان انسانهایی که معیشت و موجودیت اجتماعی آنها منوط به فروش این نیرو است بارزترین گواه کارگر بودن و تعلق آنها به طبقه کارگر است. فروشنده نیروی کار مستقل از اینکه کارش با سرمایه مولد مبادله شود، یا با درآمد سرمایه دار، یا کار پرداخت شده کارگران مزدی، در همه این حالات او موجودی است که مالک هیچ چیز سوای نیروی کارش نیست. مجبور به فروش این نیرو است. خریداری نیروی کار وی توسط سرمایه دار، مستقیم یا غیرمستقیم شرط ارزش افزائی سرمایه است. از هر گونه دخالتی در تعیین نوع مصرف کارش، از حق هر مداخله ای در تعیین سرنوشت حاصل کارش، از هر نوع ابراز وجودی پیرامون چند و چون پروژه کار، از ایفای هر نقشی در تقریر نظم اجتماعی موجود بکلی ساقط است رابطه سرمایه، نظم تولیدی و سیاسی و مدنی سرمایه، فرارسته های فکری و عقیدتی و فرهنگی و اخلاقی و اجتماعی شیوه تولید سرمایه داری همه و همه در راستای تحکیم طوق بردگی مزدی وی نقش بازی میکنند. در یک کلام سرمایه در حالی که حاصل کار طبقه اوست بعنوان یک نیروی مادی قاهر و مافوق بر کل سرنوشت کار و زندگی و همه چیز وی حکم می راند.

تعریف مارکس از مفهوم کارگر و هستی طبقاتی کارگر که از ژرفای درک مادی تاریخ بر می خیزد بسیار شفاف و جامع الاطراف است. بارزترین، اساسی ترین و سرنوشت سازترین استنتاج حاصل از این تعریف وحدت سراسری طبقه کارگر در مقابل طبقه بورژوازی و کل شیوه تولید کاپیتالیستی است. هر نوع تحریفی در این آموزشها قبل از هر چیز ضربه کوبنده و ویرانگری بر اساس وحدت و یکپارچگی سراسری این طبقه در مقابل سرمایه است. یک موضوع بسیار اساسی در اینجا کندوکاو پایه ها و زمینه های مادی روایت طبقاتی معینی از مفهوم کارگر است که سالیان دراز و تا همین امروز بخش وسیعی از نیروهای چپ را به خود مشغول داشته است. چپ سوسیال بورژوائی ایران بخش عظیمی از طبقه کارگر را از واقعیت کارگر بودن و تعلق طبقاتی خود معزول کرده یا معزول میکند، به این دلیل مشخص که وحدت سراسری توده فروشنده نیروی کار و تحزب جنبش متحد کل بخشهای طبقه کارگر حول یک بدیل طبقاتی و آزادی خواهانه سوسیالیستی را با آنچه خود میخواهد و انتظار دارد در مبنای می دیده و می بیند.

چپ پرچمدار و مدافع دموکراسی طلبی کاپیتالیستی، چپ شیفته و شیدای امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی، چپ سینه چاک "رشد آزاد سرمایه داری!!" و "استقلال صنعتی!!" و بالاخره چپی که تحقق این اتویپهای کهنه متحجر را با دموکراسی و انقلاب دموکراتیک تداعی می کرده است، پیداست که از زمین و آسمان خود را نیازمند محدودیت و حقارت طبقه کارگر و در همان حال نیازمند وجود غول بی شاخ و دمی بنام "طبقه متوسط" میدیده است. این چپ با توسل به هر تحریفی، با دستیازی به هر بازگونه پردازی تئوریک واقعیتها تلاش داشته است که تکیه گاه مادی "انقلاب دموکراتیک" را طول و عرض بخشد و در عوض از طول و عرض و قدرت و همه چیز طبقه کارگر و مقدم بر همه از محتوا و مضمون و ماهیت و موجودیت راه حل اجتماعی طبقه کارگر بکاهد. به بیان دقیق تر این راه حل طبقاتی را بطور کامل خط بکشد.

اصرار چپ ایران بر "خرده بورژوا" نمودن معلمان، بر کارگر نبودن پرستار و بهیار و کودکیار و تکنیسین آزمایشگاه، بر خلع مکان و موقعیت کارگری میلیونها فروشنده نیروی کار، ریشه ای بسیار عمیق تر از خطای تئوریک و فقدان بصیرت سیاسی دارد. تئوریهها، اندیشه ها و باورها از آسمان به زمین هبوط نمیکند، بالعکس از بطن شرائط زیست مادی و انتظارات و هستی اجتماعی آدمها یا گروهها سرچشمه میگیرند. در هیچ کجای آثار مارکس گفته نشده است که لفظ کارگر فقط خاص کارگر فابریک است. مارکس از رابطه

خرید و فروش نیروی کار بمثابة خصلت نماي شيوه توليد سرمايه داري سخن ميگويد. از دو فاز متفاوت مبادله نيروي کار در اين شيوه توليد بحث مي کند. از کارگراني که نيروي کارشان با سرمايه غيرمولد مبادله ميشود گفتگو مي نمايد. از انبوه کارگراني حرف ميزند که نيروي کارشان را نه با سرمايه بلکه با درآمد مبادله مي کنند. از کارگراني بحث مي نمايد که محصول کارشان توليدات غيرمادي است. مارکس همه اين کارگران را کارگر و عناصر طبقه کارگر تلقي مي کند. تئوريهاي اضافه ارزش مارکس بخش کار مولد و غيرمولد، جلد سوم کاپيتال مبحث سرمايه تجاري و بالاخره جلد نخست گروندريسه و يا جلد اول و دوم کاپيتال همه و همه در تبیین اين واقعيت به اندازه کافي گويا هستند.

چپ سوسيال بورژوايي توليد مستقيم اضافه ارزش توسط نيروي کار را شرط حتمي کارگر بودن تلقي مي کند. مطابق اين تعريف کل کارگراني که نيروي کارشان با سرمايه تجاري، يعني با سرمايه متمرکز در چرخه معيني از گردش و سامان پذيري سرمايه مبادله مي شود، اصلاً کارگر نيستند!! نمايندگان فکري چپ سوسيال بورژوايي در غير اين صورت بايد سرمايه تجاري را بشيوه آدم اسميت سرمايه مولد و نيروي کار مورد مبادله با آن را کار مولد بحساب آورند!! اسميت چنين مي پنداشت و حاصل پندارش اين بود که نيروي مولد ارزش نه در کار بلکه در سرمايه نهفته است!! چپ با افتادن به ورطه اين گرداب دو راه بيشتري در پيش روي خود باز نمي گذارد. يا بر روي کارگر بودن بخش عظيمي از طبقه کارگر بين المللي خط بکشد!! و براي همه آنها پروانه طبقه متوسط صادر کند و يا نيروي کار مورد مبادله با سرمايه تجاري را نيز کار مولد تلقي نمايد!! در حالت نخست بايد پاسخ گويد که اگر توده عظيم کارگران فروشگاهها و بخش تجارت و مانند اينها کارگر نيستند پس چکاره اند؟ و به کدام طبقه اجتماعي تعلق دارند؟ نيروي کار و معيشت آنان چگونه بازتوليد ميشود؟ آيا طبقه سرمايه دار بخشي از کار روزانه اينان را به مشابه کار اضافي تصرف ميکند يا نميکند؟ و بالاخره اينان چرا و به چه دليل بايد قشري از طبقه متوسط قلمداد گردند!!! در حالت دوم يعني با قبول اين فرض که کارگر بودن اين بخش طبقه کارگر به درستي تصديق گردد، در اين صورت تکليف اين تعريف که توليد مستقيم اضافه ارزش شرط و ملاک کارگر بودن است!!! چه مي شود؟

دامنه شمول مباني و معيارهاي چپ دموکراسي طلب اما به اخراج و تصفيه اين توده کثير کارگر از ساختار طبقاتي و اجتماعي طبقه کارگر محدود نمي گردد. چپ سوسيال بورژوايي بر هستي طبقاتي کليه بخشهاي طبقه کارگر که نيروي کارشان نه با سرمايه بلکه با درآمد مبادله ميشود نيز بطور کامل "چهارتکبير" مي زند!! در اين روايت فقط انساني کارگر است که نيروي کارش براي سرمايه و سرمايه دار اضافه ارزش توليد ميکند. بر همين اساس خيل عظيم مزدبگيراني که در مدارس، بیمارستانها، شهرداریها، دانشگاهها، شبکه هاي آب و فاضلاب، مراکز آتش نشاني، پست و ارتباطات، مراکز نگهداري از پيران و سالخوردهگان متعلق به شهرداریها، کليه کساني که در مهد کودکها و سازمانهاي نگهداري از کودکان کار مي کنند، همه و همه به حکم اين روايت خلعت خرده بورژوا بودن بر تن مي پوشند!! انبوه معلمان ايراني که پس از يك عمر فروش نيروي کار خویش و کار کردن در شاق ترين شرائط، کل دستمزدشان از ۱۰۰ دلار در ماه تجاوز نميکند، صدها ميليون کارگران شهرداریها در مناطق مختلف جهان، صدها ميليون مزدبگيران مراکز درمانی و آموزشی و کودکیاری و خانه سالمندان و... که سواي نيروي کارشان هيچ کالائي و سواي فروش اين کالا هيچ راهی برای امرار معاش خود ندارند، همه و همه به مقام عضويت طبقه متوسط يا بورژوازي کوچک ارتقاء مقام پيدا مي کنند. فايده اين کار چيست؟؟ قبلاً توضيح داديم که خط کشيدن بر روي بدیل سوسياليستي طبقه کارگر، تسويه حساب با جنبش تغيير عينيت موجود طبقه کارگر، خلاص شدن از شر آلترناتيو مستقل طبقاتي توده هاي کارگر و سپس بر ويرانه

های همهٔ اینها پایه‌های دموکراسی طلبی وفادار به نظم سرمایه و بردگی مزدی را استوار ساختن به اینگونه تعریف و تحریف هستی اجتماعی طبقهٔ کارگر نیاز مبرم دارد.

چپ سوسیال بورژوازی ایران فقط به تصفیهٔ بخشهایی از معلمان و کودکان و پرستاران و بهیاران و کارگران شهرداریها که نیروی کارشان با درآمد مبادله میشود اکتفاء نمینماید، بلکه بسراغ همزنجیران این لایه‌های مختلف کارگری در عرصه‌های دیگر این مشاغل که نیروی کارشان حتی بطور مستقیم اضافه ارزش تولید مینماید نیز می‌رود. همانگونه که قبلاً گفتیم تودهٔ عظیمی از کارگران این رشته‌ها در مراکز خصوصی و حتی دولتی انباشت سرمایه با فروش نیروی کارشان بطور مستقیم برای صاحبان مؤسسات مذکور اضافه ارزش تولید می‌کنند. معلم، مربی کودک، پرستار و بهیاری که برای سرمایه‌داران خصوصی کار میکنند نیروی کارشان مستقیماً به سرمایه مبدل میشود و ارزشی به مراتب بیش از بهای نیروی کار خود تولید می‌نمایند. کمونیسم بورژوازی اینها را نیز کارگر بحساب نمی‌آورد و در تعلق آنها به طبقهٔ متوسط هیچ تردیدی مجاز نمی‌داند. طیف مدافعان روایت سوسیال بورژوازی کارگر و طبقهٔ کارگر، گاه کاتولیک تر از پاپ ابراز نگرانی می‌کنند که اگر ملاک تولید مستقیم اضافه ارزش را از تعریف کارگر حذف کنیم، در این صورت نیروهای نظامی و انتظامی نیز کارگر خواهند شد!!

نیمه‌نگاهی مارکسی و کارگری به هر گوشه‌ای از آثار مارکس می‌تواند این شیفتگان اصل اصالت و خلوص کارگری را از افتادن به دام این دلشوره برهاند. شبکه‌های عظیم سرکوب، ماشین قهر ارتجاعی بورژوازی، دیوانسالاری و سیستم منحط حقوقی نظام کاپیتالیستی همه و همه کار و رسالتشان تحمیل نظم تولیدی، سیاسی و مدنی سرمایه بر طبقهٔ کارگر است. من در لابلای سطور فشردهٔ بالا پیرامون تعریف مارکسی کارگر گفتم که کارگر در پروسهٔ فروش نیروی کارش به موقعیتی تنزل میکند که حاصل کار وی در هیأت سرمایه و مناسبات بردگی مزدی بصورت بختکی مخوف و هیولائی مرگبار، بصورت نیروئی بتواره و قهار بر کل هست و نیست وی مسلط میگردد و لحظه به لحظه گلوگاه حیات اجتماعی وی را میفشارد.

"واقعیت یافتگی کار بعنوان از دست دادن واقعیت تا آن حد است که کارگر واقعیت خویش را تا مرز هلاک شدن از فرط گرسنگی از دست می‌دهد. عینیت یافتن بعنوان از دست دادن شیئی تا آن حد است که از کارگر اشیائی ربوده میشود که نه تنها برای زندگیش بلکه برای کارش ضروری است. در حقیقت خود کار به شیئی تبدیل میشود که کارگر تنها با تلاشی خارق العاده و با وقفه‌های بسیار نامنظم می‌تواند آن را بدست آورد. تملک شیئی به شکل بیگانگی با آن تا آن حد است که کارگر هر چه بیشتر اشیاء تولید می‌کند، کمتر صاحب آن میشود و بیشتر زیر نفوذ محصول کار خود یعنی سرمایه قرار می‌گیرد" (۶)

اگر به ژرفای مادی و طبقاتی تبیین مارکس از موقعیت کارگر و طبقهٔ کارگر در جامعهٔ کاپیتالیستی توجه کنیم، بسادگی درمی‌یابیم که عظیم‌ترین بخش از ساختار گستردهٔ دولتی و سلسله مراتب عریض و طویل اداری یا شبکهٔ وسیع پلیسی، نظامی و انتظامی، سیستم حقوقی و قضائی، بعلاوهٔ کل جماعتی که تار و پود فرایند مادی اجتماعی فعالیتشان تحمیل مناسبات بردگی مزدی بر طبقهٔ کارگر است جزء لایتجزائی از طبقهٔ سرمایه‌دار هر جامعه را تشکیل می‌دهند. طیف نیروهای متشکل در این دیوانسالاری یا ماشین نظامی و پلیسی و نهادهای حقوقی، مدنی، برنامه‌ریزی، فرهنگی و اجتماعی عموماً عناصر و دست اندرکاران دستگاه اختاپوسی دفاع از موجودیت استثمار کاپیتالیستی و نظم ضدبشری سرمایه‌داری هستند؛ آنانکه با نگاهی مارکسی سرمایه را نه مقداری پول و کالا بلکه یک رابطهٔ اجتماعی می‌فهمند، آنان که سرمایه‌دار را نه فقط در شکل حقوقی مالکیتش بلکه به مثابهٔ سرمایهٔ شخصیت یافته می‌بینند، آری این عده خیلی ساده مکان و موقعیت خیل کثیر

جماعت یاد شده را در سازمان اجتماعی کار به مثابه عناصر و اقشار طبقه بورژوازی درک می کنند. اینکه این افراد هم مثلاً در پایان هر ماه سهم خویش از اضافه ارزش ناشی از استثمار طبقه کارگر را بصورت حقوق دریافت میکنند مسلماً در اساس هستی اجتماعی آنها بعنوان سرمایه دار هیچ تغییری پدید نمیآورد. اما آیا تمامی آحاد و افراد ساختار دیوانسالاری یا شبکه نظم اجتماعی سرمایه بدون استثناء به لایه های مختلف طبقه بورژوازی تعلق دارند پاسخ منفی است. قبل از هر چیز به این بیاندیشیم که شمار کثیری از نیروی کار و بطور کنکرت نیروی کار مولد هر جامعه را کارگران صنایع نظامی تشکیل میدهند. این کارگران که بطور مثال در جامعه ایران تا اوایل دهه هفتاد میلادی حتی اونیفورم نظامی بر تن داشتند و با سلسله مراتب نظامی از هم متمایز می شدند، در هیچ چیز هیچ تفاوتی با سایر بخشهای طبقه کارگر بین المللی نداشتند. اینان به اندازه سایر اقشار دیگر طبقه کارگر استثمار می شوند. ابعاد بیحقوقی، ستمکشی و جنایاتی که از نظام سرمایه داری متحمل میشوند کمتر از سایر کارگران نیست. اضافه ارزش حاصل از استثمار نیروی کارشان بخش عظیمی از سود سرمایه جهانی را رقم میزند.

از اینها که بگذریم شماری از خدمه فرودست دیوانسالاری سرمایه در هر جامعه نیز آدمهائی هستند که در جستجوی فروش نیروی کارشان به این ورطه کشیده شده اند، این کار را اساساً زیر فشار اضطرار و اجبار و صرفاً با هدف تأمین معاش روزانه خود انجام می دهند، سوای نیروی کار خویش هیچ مایملک دیگری ندارند و رویکرد آنان به این عرصه های اشتغال نیز تابعی از جبر حاکمیت سرمایه بر سرنوشت زندگی کارگران در نوع انتخاب کار و شکل زندگی است. همانند سایر بخشهای فروشنده نیروی کار نسبت به شرایط کار خویش ناراضی و حتی عاصی اند. به میزان شناخت، آگاهی و شعور سیاسی شان خود را در صف معترضین نظام احساس میکنند و بطور معمول با مشاهده اولین طلایه های اوجگیری جنبش اعتراضی مردم کارگر و فرودست در هر کشور با آنها همسو می گردند. چپ سوسیال بورژوائی دنیا معمولاً از کارگر خواندن این جمعیت احساس هراس و گاهی شرم میکند!! دلیل این امر چندان غامض نیست. چپ سوسیال رمانتیسیستی سنتاً ارج و قرب و تقدس را نه در پیکار علیه کار مزدوری و پایان دادن به وجود طبقات و اساس برده مزدی بودن انسانها بلکه در تقوا و تنزه و خلوص هر چه بیشتر کارگر بودن افراد کاوش میکند!!! دچار شگفتی نشوید اگر بگوئیم تقدس کارگر در این منظر فکری بخش پیوسته ای از تقدس مناسبات بردگی مزدی است!! از دید این طیف چپ، کارگر بعید است فاشیست، راسیست، ضدکمونیست و آلت دست سرمایه یا عامل اجرای توحش سرمایه داری باشد!! سوسیال رمانتیسیسم شیوه تولید سرمایه داری، مفهوم کالا بودن نیروی کار در این نظام و نقش این مناسبات در ساقط کردن انسانها از هرگونه انتخاب آزاد علایق و امیال زندگی شان را نمیکاهد، بجای این کار نفس حضور و غیبت آدمها در پروسه مستقیم تولید اضافه ارزش، نوع خوب و بد کار یا شرافتمندانه بودن و نبودن کار و نظائر اینها را معیار تشخیص کارگر و غیر کارگر قرار می دهد!!!

سطور پایانی نوشته را به یک یادآوری بسیار کوتاه در باره یک نکته مهم دیگر مربوط به این بحث اختصاص میدهم. عده ای در همان حال که به درستی بر تعلق طبقاتی کارگران فکری به طبقه کارگر جهانی تأکید میکنند اما پایه استدلال خویش را بیشتر بر تحولات تکنولوژیک دنیای سرمایه داری و گسترش مشاغل فکری در قیاس با کارهای جسمی استوار می کنند، آنچه در این میان لازم به تصریح و تأکید است این است که احتساب کارگران فکری در زمره طبقه کارگر را نمی توان و نباید از نفس کامپیوتریزه شدن تولید و عوارض آن در دهه های اخیر استنتاج کرد، واقعیت این است که از همان مراحل اولیه استقرار شیوه تولید سرمایه داری نیز بخش قابل توجهی از کارگران در قلمروهای مختلف کار و تولید عهده دار مشاغل فکری بوده اند. نیروی کار اینان در

پاره ای موارد بطور مستقیم در پروسه تولید مصرف می شده و منشأ تولید اضافه ارزش بوده است. کارگر بودن و بطور مشخص کارگر مولد بودن این بخش همه جا بگونه ای صریح در آموزشهای مارکس تأکید شده است. " مطمئناً این یک مشخصه بارز شیوه تولید کاپیتالیستی است که انواع مختلف کار فکری و یدی یا آمیخته ای از این دو را از هم متمایز می سازد و میان افراد تقسیم می کند. اما این اصلاً منافی آن نیست که محصول مادی، حاصل کار مشترک همه این افراد است. به بیان دیگر محصول کار مشترک آنهاست که به ثروت مادی و سرمایه مبدل شده است. درست به همانگونه که در رابطه با سرمایه همه این اشخاص کارگران مزدی هستند و به معنای واقعی کلمه کارگران مولد هستند. تمامی اینان نه فقط مستقیماً در تولید مشارکت دارند که کارشان را بطور مستقیم با سرمایه مبادله می کنند. آنان با کارشان نه فقط دستمزد خویش که اضافه ارزش نیز تولید مینمایند" (۷)

منابع

۱. گروندریسه، ترجمه فارسی، جلد اول ص ۲۷۲
۲. تئوریهای اضافه ارزش مبحث کار مولد و غیرمولد
۳. کاپیتال، جلد دوم، ترجمه فارسی ص ۵۹
۴. کاپیتال، ترجمه فارسی، جلد ۳، بخش ۴
۵. مارکس، تئوریهای اضافه ارزش، کار مولد و غیرمولد
۶. دستنوشته های اقتصادی و فلسفی، ترجمه فارسی ص ۱۲۶
۷. مارکس، تئوریهای اضافه ارزش، کار مولد و غیرمولد

این مقاله قبلاً در نشریه نگاه شماره ۱۲ www.negah1.com به چاپ رسیده است.